



● جلسه ی نهم و دهم تدریس مجازی

مبادی العربیه ۳ قسمت نحو

● مدرس : دکتر شیدایی

● موضوع درس : حال

● رشته : آموزش ادبیات ۹۸



۱۷۰. حال چیست؟

حال اسم نكرة منصوب مشتق (اسم فاعل ، اسم مفعول ، صفت مشبه) است که بعد از اتمام جمله می آید و کیفیت و چگونگی صاحبش (صاحب حالت) را هنگام رخ دادن فعل نشان می دهد.

مثال : جَاءَ نَا مُبْتَسِمًا مُبْتَسِمًا : اسم - نكرة (تنوین دارد) منصوب (أ) -
مشتق (اسم فاعل) است که بعد از اتمام جمله (جاءَ نَا) کامل است (جاءَ : فعل /
هو : مستتر فاعل / نَا : مفعول) و حالت فاعل (هو مستتر) را هنگام رخ دادن
فعل (آمدن) بیان می کند.

فائده : حال (قید حالت) متضمن (دارای) معنای "فی" (در) است.

مثال: " جَاءَ نَا مُبْتَسِمًا " یعنی : جاءَ في حال ابتسامه (آمد در حال خنده)

۱۷۱. صاحب حال حتماً یا فاعل (مثل مثال اول یا طَلَعَ الْقَمَرُ مُتَلَأْتًا) است یا مفعول (لفظاً یا معنی)
(مفعول به بی واسطه "لفظاً" و با واسطه حرف جرّ "معنی") است.

مثال : رَأَيْتُ الطِّفْلَ بَاكِياً : باکیاً حالت طفل را بیان می کند که مفعول است یا
مجرور به حرف جر یا مجرور به اضافه (مضاف الیه).

مثال : مَرَرْتُ بِهِ رَاكِبًا سَيَّارَةً : راکباً حالت ضمیر هِ را بیان می کند که مجرور
به حرف جرّ است. (پس حالت مختصّ جمله فعلیه است.)

۱۷۲. شرط صاحب حال این است که معرفه باشد . زیرا محکوم علیه است. (یعنی حکم "حالت" بر روی آن اجرا می شود.) پس باید معرفه و شناخته شده باشد تا آن حکم فایده داشته باشد.

توضیح : در مثال : رَأَيْتُ الطِّفْلَ بَاكِياً : آن بچه را گریان دیدم.

گریه حکمی است که به طفل می دهیم . اگر طفل معرفه نباشد ، دادن حکم گریه به او بی فایده است، چون مخاطب می پرسد :

در مثال جَاءَ طِفْلٌ بَاكِياً : بچه ای گریان آمد.

کدام بچه ؟ (اساساً خبر دادن از گریان بودن شخص ناشناس بی معناست)

فائده : گاهی حال به صورت نکره می آید، با مجوزهایی که مجوز مسندای نکره است.

مثلاً اگر مبتدا نکره باشد باید مؤخر شود.

مثال : فی الدار رجلٌ : در مورد حال هم چنین است، یعنی اگر صاحب حال نکره باشد باید مؤخر باشد.

یعنی اگر صاحب حال نکره باشد بای مؤخر باشد :

جاءَ نى راکباً رجلٌ

راکباً : حال راجلٌ : صاحب حال نکره که مؤخر شده

۱۷۳. اصل در حال این است که نکره باشد، اما اگر معرفه باشد باید تأویل نکره برود. (معنای نکره بدهد)

مثال : جاءَ وَحْدَهُ : در این مثال وَحْدَهُ معرفه به اضافه است ، اما چون معنای آن چنین است : جاءَ مُنْفَرِداً (تنها آمد)

مُنْفَرِداً نکره است می گوییم وحده معرفه است ، اما چون معنای نکره می دهد می تواند حال باشد.

۱۷۵. " اصل در حال این است که مشتق باشد " اما اگر اسم جامد ، دلالت بر هیئت (چگونگی - کیفیت) بدهد ، می تواند حال واقع شود .

(به این نوع حال می گوئیم حال جامد و فرقی ندارد که اسم جامد مؤول به مشتق باشد و معنای مشتق بدهد)

مثال : کرّ القائدُ أسداً : رهبر چون شیر غرید .

کرّ القائدُ شجاعاً : رهبر شجاعانه غرید .

پس اسد چون معنای شجاع " صفت مشبه " می دهد مؤول به مشتق است .
و چه غیر مؤول به مشتق باشد .

مثال : لبستُ خاتمی ذهباً

انگشتر را در حالی که جنس آن از طلاست به دستم کردم .

یا انگشتر طلایم را به دستم کردم .

(چون طلا کیفیت انگشتر را نشان می دهد با اینکه معنای مشتق نمی دهد می تواند حال واقع شود)

اقسام الحال و ارتباط با صاحبش

۱۷۵. اصل در حال این است که مفرد باشد (یعنی جمله و شبه جمله نباشد) اما گاهی به صورت جمله و شبه جمله (جار و مجرور یا ظرف) هم می آید.

نکته : حتما باید حال (هر نوع که باشد) رابطی داشته باشد که آن را به صاحب حال ربط دهد.

۱۷۶. اگر حال مفرد یا شبه جمله (ظرف - جار و مجرور) باشد، فقط با ضمیر مرتبط به صاحبش می شود.

مثال : أَقْبَلِي الشَّاعِرَ مُنْشِداً : در اینجا مُنْشِداً در بر گیرنده ضمیر هو است که به شاعر بر می گردد.

۱۷۷. اگر حال جمله اسمیه باشد ، رابط آن با صاحب حال یا واو حالیه است - یا ضمیر - یا واو و ضمیر باهم.

سهرت و الناسُ ناثمون : واو حالیه

جاءَ بدهُ علی رأسه : ضمیر

رائتُ المعلمو هو جالسٌ فی الصف : واو و ضمیر باهم

فائده : به این واو "واو حالیه" می گویند و راه تشخیص آن این است که اگر به جای آن "اِذْ" (زمانی که) قرار دهیم صحیح باشد.

مثال : سافرتُ و الشمس طالعةٌ

سافرتُ اِذ الشمس طالعةٌ

۱۷۸. اگر حال جمله فعلیه باشد و آن فعل ، فعل ماضی مثبت باشد با قد و واو به صاحبش مرتبط می شود .

مثال : جاءَ الرسول و قد أسرعَ : جمله حالیه (وقد : رابط / أسرعَ : ماضی مثبت)

۱۷۹. اگر حال جمله فعلیه باشد و آن فعل ماضی منفی با حرف "ما" باشد با واو به صاحبش مرتبط می شود .

مثال : سكتَ و ما فاهَ بكلمةً : و : رابط / قاهَ : ماضی منفی

۱۸۰. اگر حال جمله فعلیه باشد و آن فعل مضارع مثبت باشد فقط با ضمیر به صاحبش مرتبط می شود. (بدون واو)

مثال : أَقْبَلَ الصَّدِيقُ يُبَشِّرُ الْقَوْمَ : الصَّدِيقُ : صاحب / يُبَشِّرُ : مضارع مثبت
يُبَشِّرُ الْقَوْمَ : جمله حالیه - رابط ضمیر هو مستتر

در یُبَشِّرُ

و اگر جمله فعلیه باشد و آن فعل مضارع منفی باشد جایز است فقط با ضمیر مرتبط به صاحبش شود.

مثال : قَمْتُ إِلَّا أَبَالِي : مضارع منفی / إِلَّا أَبَالِي : جمله حالیه، رابط ضمیر هو در
إِلَّا أَبَالِي

یا با واو و ضمیر با هم.

مثال : قَمْتُ وَلَا أَبَالِي : رابط واو و ضمیر هو در لَا أَبَالِي